



## بصیرت در قرآن (۳)

مجتبی کلباسی\* علی اکبر وحیدی\*

در شماره های گذشته تعریف «بصیرت»، ارزش و ضرورت بصیرت از دیدگاه قرآن مجید مورد بحث قرار گرفت. در این شماره به موضوع «عوامل تحصیل بصیرت و موانع کسب بصیرت» می پردازیم.

### عوامل بصیرت

با دقت در آیات و روایات، به این نتیجه می رسیم که چند عامل برای کسب بصیرت لازم و ضروری است که با اختصار به بعضی از آن ها می پردازیم:

۱. ایمان به خداوند و پرهیز از شرک

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام: ۸۲) آن ها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امنیت مال آن ها است و آن ها هدایت یافتگانند.

از این آیه چنین استفاده می شود، اگر دو ویژگی ایمان و مخلوط نکردن آن با





ظلم در افراد باشد، خداوند دو اثر گران بها بر آن مترتب می‌سازد: اول امنیت و دوم هدایت و بصیرت.

منظور از ظلم در این آیه چیست؟

از ابن مسعود نقل شده است: هنگامی که این آیه نازل شد، بر مردم گران آمد. عرض کردند: ای رسول خدا! کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد؟ (بنابراین همه مشمول این آیه هستند) پیامبر (ص) فرمود: منظور آنچه شما فکر می‌کنید نیست، آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده‌اید که می‌گوید: «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ». (لقمان: ۱۳) فرزندم! به خدا شرک نوز، همانا شرک ظلم بزرگی است.»

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که منظور از ظلم، شرک ورزیدن به خداوند است و در این آیه می‌فرماید: کسانی که ایمان بیاورند و ایمان خود را با شرک مخلوط نکنند، برای آن‌ها امنیت است و خداوند به آن‌ها بصیرت داده و هدایت می‌شوند.

در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است: منظور از آیه بالا این است که آن‌ها که به دستور پیامبر اسلام (ص) در زمینه ولایت و رهبری امت اسلام و بعد او ایمان بیاورند و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند، امنیت از آن‌هاست. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۰۶)

بنابراین تا توحید در نفس انسان حاصل نشود و ایمان او آمیخته با شرک باشد راه او به بصیرت مسدود است.

## ۲. تقوا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ (انفال: ۲۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد. «تقوا از وقایه به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است. منظور از تقوا در آیات قرآن، نگهداری روح و جان از هرگونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. تقوا همان احساس





مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از انحراف و گناه باز می‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. فرقان صیغه مبالغه از ماده فرق است و در این جا به معنای چیزی است که به خوبی حق و باطل را از هم جدا می‌کند.

این جمله کوتاه و پرمعنا یکی از مهم ترین مسایل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن این که: «در راهی که انسان به سوی کمال می‌رود همیشه پرتگاه ها و بیراهه‌هایی وجود دارد، اگر آن ها را به خوبی نبیند، نشناسد و پرهیز نکند، چنان سقوط می‌کند که دیگر امیدی به او باقی نمی‌ماند». در این راه، مهم ترین مسأله، شناخت حق و باطل، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان بخش و شناخت عوامل سعادت، یا بد بختی است؛ اگر به راستی این حقائق را به خوبی بشناسد، رسیدن به مقصود برای او میسر می‌شود. مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد، انسان گرفتار اشتباه می‌شود، باطل را به جای حق می‌پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می‌کند، و بیراهه را شاه راه. در این جا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده‌ای مورد نیاز است تا انسان از تشخیص صحیح برخوردار شود. قرآن مجید می‌گوید: این دید و درک، ثمره درخت تقوا است! پیام قرآن این است که:

عملکرد انسان، در بینش او اثر دارد، کسی که تقوا دارد علاوه بر علم، فطرت، عقل و تجربه، خداوند بصیرت و شناخت ویژه‌ای به او می‌دهد. (تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۱۰)

### ۳. رضای الهی

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده: ۱۶) «خداوند به واسطه آن (قرآن) کسانی را که از خشنودی او پیروی می‌کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به





سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.»  
در این آیه، خداوند وعده داده است کسانی را که در پی کسب خشنودی او باشند به طریق سلامت هدایت می‌کند و آن‌ها را از انواع ظلمت‌ها و تاریکی‌ها (ظلمت شرک، جهل، پراکندگی و نفاق و...) به سوی نور توحید و اتحاد، رهبری می‌کند و از همه گذشته، آن‌ها را به جاده مستقیم که هیچ‌گونه کجی در آن از نظر اعتقادی و عملی نیست، هدایت می‌نماید!

مصدق روشن پیروان رضوان خدا در «مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» پویندگان خط «غدیر خم» اند چون در آیه «رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» بعد از نصب علی بن ابی طالب (ع) به مقام جانشینی پیامبر (ص) نازل شد. (تفسیر نور، ج ۳، ص ۵۰، ۵۱. به نقل از تفسیر اطیب البیان)

## ۲. موانع بصیرت

قرآن کریم موانع زیادی را برای کسب بصیرت بیان کرده است. این موانع را می‌توان به دو بخش موانع نظری و عملی تقسیم کرد.

## ۳. انواع موانع

برخی از موانع مربوط به اعتقادات است، یعنی برخی اعتقادات باطل سبب می‌شود تا فرد به بصیرت دست نیابد و یا بصیرت خود را از دست بدهد. برخی موانع نیز مربوط به اعمال و رفتار شخص است که به آن اشاره خواهد شد.  
الف. موانع نظری

### ۱- کفر

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (بقره: ۷-۶) کسانی که کافر شدند برای آن‌ها تفاوت نمی‌کند آنان را از عذاب خداوند، بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد، خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده، و بر چشم‌های آن‌ها پرده افکنده





شده و عذاب بزرگی در انتظار آن ها است.

دلیل این که خداوند بر چشم و گوش و بر دل آن ها مهر نهاده است، همان کفر آن ها است. در سوره نساء آیه ۱۵۵ می خوانیم: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ؛» «خداوند به واسطه کفرشان، مهر بر دل هاشان نهاده.» به این ترتیب چشمی که پرهیزکاران با آن آیات خدا را می دیدند و گویی که سخنان حق را با آن می شنیدند و قلبی که حقایق را به وسیله آن درک می کردند، در این ها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت درک و دید و شنوایی ندارند؛ چرا که اعمال اعتقاد باطل شان، پرده ای شده است در برابر ابزارهای شناخت آنان.

این کفر، کفر ابتدایی و از سر جهل و قصور نیست، بلکه کفری از سرلجاج و عناد یا حق است که به محرومیت آنان از درک حقیقت و بصیرت منجر می شود.

#### معنای کفر

کفر یعنی پوشاندن، از این جهت به زارع که دانه ها را زیر خاک پنهان می سازد، کافر گفته می شود. کسی که حقیقتی را بپوشاند و واقعیتی را انکار کند، کفر ورزیده است. البته کفر دارای مراحل و مراتبی است که هر کدام دارای آثار و پی آمدهای خود هستند.

#### ۲- نفاق

به معنای دورویی یا تفاوت اظهارات یا عقیده باطنی است و همانند کفر دارای مراحل است. نفاق از نقطه خفیف آغاز و تا مراحل بسیار آشکار پیش می رود. نفاق ابعاد مختلف عقیدتی، سیاسی و اجتماعی دارد که در جای خود باید درباره آن گفت و گو شود. از آیه ۸ تا ۱۸ سوره بقره بحثی را پیرامون منافقین بیان کرده و در انتها به هدایت نشدن آن ها اشاره می کند: «در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم، در حالی که ایمان ندارند.»

در این آیات ویژگی هایی برای منافقان بیان شده است:

قصدشان فریب دادن خدا و مؤمنان است. در دل هاشان یک نوع بیماری است.





گرچه فساد می‌کنند، ولی شعارشان اصلاح طلبی است، گرچه خودشان سفیه و نادانند، ولی به مؤمنان تهمت سفاهت و نادانی می‌زنند، مؤمنان را مسخره می‌کنند و وقتی آن‌ها را می‌بینند به دروغ می‌گویند ما ایمان آورده ایم. هنگامی که با دوستان و شیاطین خود می‌نشینند به آن‌ها وعده همکاری می‌دهند. این صفات و ویژگی‌ها باعث شده است که از راه حق منحرف شده و هدایت و بصیرت را با گمراهی و ضلالت معاوضه کنند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (بقره: ۱۶) آن‌ها (منافقان) کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند و (این) تجارت برای آن‌ها سودی ندارد و هدایت نیافته‌اند.»

«این گروه به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می‌شوند. (منافق از ماده نفق به معنی کانال‌ها و نقب‌هایی است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند). منافقین، خطرناک‌ترین دشمنانند؛ زیرا مواضع آن‌ها کاملاً مشخص نیست، تا مردم آن‌ها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابه لای صفوف مردم پاک و راستین حتی گاهی در پست‌های حساس نفوذ می‌کنند.» (تفسیر نمونه، ج ۱، ۹۷)

### ۳- ظلم

یکی از موانع اصلی بصیرت که قرآن در ۳۶۵ آیه به آن موضوع اشاره کرده است، ظلم است. خداوند در پنج آیه قرآن تصریح می‌کند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.» (بقره، ۲۵۸، آل عمران، ۸۶، توبه، ۱۰۹، صف، ۷، جمعه، ۵) و در سه آیه دیگر با تأکید بیان می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص، ۵۰)

در آیه ۲۵۸ سوره بقره خداوند به داستان نمرود اشاره کرده است که ظلم و ستم همچون ابرهای تیره بر آئینه قلب او سایه افکنده و اجازه درک حقایق را به او نداده است.

در قسمتی از این داستان آمده است که نمرود از ابراهیم(ع) پرسید خدای تو





کیست که به سوی او دعوت می‌کنی؟ ابراهیم(ع) گفت: همان کسی که زنده می‌کند و می‌میراند. **إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ.** نمرود راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. **قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ.** و برای اثبات این مدعای دروغین، طبق روایت معروفی دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی از آن دو را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند؛ سپس رو به ابراهیم(ع) و حاضران کرد و گفت: دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟ حضرت ابراهیم(ع) برای خنثی کردن این مغلطه، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند. ابراهیم(ع) گفت: خداوند خورشید را از افق مشرق می‌آورد (اگر تو راست می‌گویی که حاکم جهان می‌باشی) خورشید را از طرف مغرب بیاور، این جا بود که آن مرد کافر (نمرود) مبهوت و وامانده شد: **«فَبَهَّتِ الَّذِي كَفَرَ»** و در پی آن خداوند به صراحت بیان می‌کند که افراد ظالم و ستمگر به خاطر ظلمشان هدایت نمی‌شوند و بصیرت نمی‌یابند: **«وَاللَّهُ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»** (بقره: ۲۵۸)

#### ۴- تبعیت از اکثریت جاهل

یکی از چیزهایی که باعث گمراهی می‌شود و خداوند در آیه ۱۶ انعام به آن اشاره می‌کند، تبعیت از اکثریت است.

خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: **«وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»**؛ و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند.»

جالب این است که خداوند به علت آن نیز اشاره نموده و می‌فرماید: چون اکثریت از علم و یقین تبعیت نمی‌کنند، بلکه از گمان و ظن تبعیت می‌کنند و تخمین می‌زنند: **«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»**؛ (زیرا) آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌نمایند و تخمین و حدس می‌زنند.» در بعضی آیات دیگر علت این که چرا نباید از ظن تبعیت کرد چنین بیان شده است: **«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»**؛





بدون شک گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند و انسان را به بصیرت نمی‌رساند.»

### ۵- غفلت

غفلت، از پرخسارت‌ترین دشمنان است. «الغفلة اضرا لالاعداء» (غررالحکم، ص ۲۵۶) غفلت باعث گمراهی است. «کفی بالغفلة ضلالاً» (غررالحکم، ص ۲۶۶) در گمراه کردن انسان غفلت به تنهایی کافی است؛ زیرا باعث هلاکت است. «الغفلة تکسب الاغترار و تدنی من البوار» (همان) غفلت انسان را به زیان و در نهایت به هلاکت می‌کشاند.

هم‌چنین غفلت مانع پند پذیری است: «بینکم و بین الموعظة حجاب من الغفلة و الغر» (همان) بین شما و بین وعظ و پند پذیری پرده‌هایی از غفلت و غرور فاصله انداخته است» و در نهایت غفلت، نابود کننده بصیرت است: «دوام الغفلة تعمی البصیرة»؛ «تداوم در غفلت سبب نابودی بصیرت را فراهم می‌کند.»

قرآن کریم نیز با عبارت (طبع قلوب) مهر زدن بر دل‌ها به همین نابودی بصیرت اشاره کرده و می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ.» «آن‌ها کسانی هستند (که بر اثر افزونی گناه) خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده به همین دلیل نمی‌فهمند و غافلان واقعی همان‌ها هستند.» (بحث غفلت برگرفته از کتاب بصیرت از بطن دین تا باطن دنیا، ص ۱۰۲، ۱۰۳)

### ۶- دنیا دوستی و ترجیح دنیا بر آخرت

در سوره نحل، یکی از ویژگی‌های کفار را که باعث شده است خداوند آنان را عذاب کند و راه بصیرت را بر آنان ببندد و بر دل‌ها و گوش‌ها و چشم‌های آنان مهر بزند، دل‌بستگی آنان به دنیا و ترجیح دنیا بر آخرت دانسته است؛ «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (نحل: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸) و برای آن‌ها عذاب عظیمی است، این به خاطر آن است که زندگی دینا







را بر آخرت ترجیح دادند و خداوند افراد بی‌ایمان را هدایت نمی‌کند. آن‌ها کسانی هستند که بر اثر فزونی گناه، خدا بر قلب‌ها و گوش‌ها و چشمان آنان مهر نهاده و غافلان واقعی همان‌ها هستند.

امام سجاد(ع) مصادیق حب دنیا را چنین بیان فرموده است:

«وَحَبُّ الدُّنْيَا وَحَبُّ الرَّاحَةِ وَحَبُّ الْكَلَامِ وَحَبُّ الْعُلُوِّ وَالثَّرْوَةِ فَصِرْنِ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كَلْهَنٌ فِي حَبِّ الدُّنْيَا.» «شهوة رانی، عافیت طلبی، ریاست طلبی، سخن پراکنی، برتری جویی و زراندوزی، همه از خصلت‌هایی هستند که در دنیا دوستی و حب دنیا جمع شده‌اند.»

در روایتی از امیر المؤمنین علی (ع) نقل شده است: حب دنیا کور می‌کند، کر می‌کند، لال می‌کند؛ «ان حَبَّ الدُّنْيَا يَعْمي وَ يُصم وَيَكْم» (مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، ص ۲۶۸) حب دنیا باعث از دست دادن بصیرت می‌شود:

«حَبُّ الدُّنْيَا صَمَتِ الْاِسْمَاعِ عَنِ الْحِكْمَةِ وَ عَمِيَتِ الْقُلُوبُ عَنِ نُورِ الْبَصِيرَةِ» (الحياه، ج ۱، ص ۳۰۰) «حب دنیا گوش انسان را از شنیدن کلام حکیمانه می‌گیرد و چشم و قلب را از بصیرت تهی می‌کند.»

#### ۷- هوای نفس

در سوره جاثیه خداوند به یکی دیگر از موانع بصیرت و یکی دیگر از عوامل گمراهی اشاره می‌کند و خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً» (جاثیه، ۲۳) آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی بر این که شایسته هدایت نیست گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و برچشمش پرده‌ای افکنده است؟!

قرآن درباره دو گروه تعبیر «ختم الله» آورده است؛ یکی کفار که می‌فرماید:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ» (حجر، ۷) و دیگر هواپرستان که می‌فرماید: «خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ» (جاثیه، ۲۳) مراد از هوا پرستی نادیده گرفتن وظیفه و





پیروی از غریزه است.

هواپرستی، ابزار شناخت را از کار می‌اندازد. نه چشم، حقیقت را می‌بیند و نه گوش حق را می‌شنود و نه دل درک صحیح دارد. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۵۳۳) یکی از نمونه‌هایی که قرآن در باره هواپرستی بیان می‌کند داستان «بلعم باعورا» است که در اثر هوا پرستی گمراه شده و بصیرت خود را از دست داد.

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ، وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف؛ ۱۷۵، ۱۷۶) و برای آن‌ها بخوان خبر کسی را که آیات خویش را به او دادیم، ولی خود را از آن خارج ساخت و شیطان به او دست یافت و گمراه شد و اگر می‌خواستیم مقام او را با این آیات بالا می‌بردیم، اما او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد.

#### ۸- تقلید از نیاکان و تبعیت از سران

یکی از آسیب‌هایی که امت‌ها دچار آن بوده‌اند و به دلیل آن کلام پیامبران را نمی‌پذیرفتند و راه بصیرت را در پیش نمی‌گرفتند تقلید از نیاکان است. خداوند در سوره ابراهیم می‌فرماید: «وقتی پیامبران مردم را به سوی خدا دعوت می‌کردند جواب مردم این بود: «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا». (ابراهیم، ۱۰) گفتند: «شما انسان‌هایی همانند ما هستید می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید.»

در سوره اعراف آیه ۷۰ و سوره هود آیات ۶۲ و ۸۷ نیز به صراحت بیان می‌کند که جواب قوم هود، صالح و شعیب به پیامبران‌شان همین بود که شما می‌خواهید ما را از مسیر پدرانمان منحرف کنید و حاضر نبودند از مسیر اجداد خود تغییر مسیر دهند. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که تعصب و تبعیت به دلیل رابطه خویشاوندی مردود است و این تعصب و تقلید بی‌جا مانع شناخت حقیقت است و انسان را به عناد می‌کشاند. «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِيَّ اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ





لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (تفسیر نور، ج ۴، ص ۹۸)

در سوره احزاب نیز به این مانع اشاره فرموده و بعد از این که بیان می کند که روز قیامت روزی است که صورت های گناه کاران در آتش گردانده می شود، به فریاد گناه کار، اشاره کرده و می فرماید: «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ، وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب، ۶۷، ۶۶) می گویند: «ای کاش خدا را اطاعت می کردیم و پیرو رسول بودیم و می گویند: پروردگارا همانا ما سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم پس آنان ما را از راه به در بردند.»

«ساده» جمع سید است و به رؤسا و سران یک جامعه گفته می شود و «کُبْرَاء» جمع کبیر است که به بزرگ ترها و ریش سفیدان اطلاق می شود. معمولاً این دو گروه نقش مهمی در شیوه، آداب و رسوم و رفتار مردم دارند.

